

نگاهی به تازه‌ترین سریال جلیل سامان

«نفس» در فضای بسته تکرار



عکس: مهسا فیلیطاهر

سیاسی دهه ۶۰ است، پی می‌گیرد. به این ترتیب هر دو فیلم می‌توانند هویت مستقل خود را در راستای هدف اولیه‌ای که فیلم‌ساز تعیین کرده، پیدا کنند. در این میان «امکان مینا» از تجربه‌های ناموفق این حیطه محسوب می‌شود که نه قصه عاشقانه‌اش باورپذیری و گرما دارد، نه بازسازی فضای تاریخی و نه حتی ملموس‌کردن روابط درون‌سازمانی و جزئیاتی که می‌توانست به درام‌محوری روح ببخشد. «نفس» اما با این تعریف اولیه و قصه‌ای که برای روایت‌محوری آن انتخاب شده، به شکلی ناخوشانه بستر مناسبی خود را از قبل مشخص کرده و بیشتر مناسب ایام و ماه‌های منتهی به دهه فجر و جشن‌های پیروزی انقلاب اسلامی با مناسبت‌های مرتبط با آن است.

در اولین گام پخش مجموعه‌ای که همراه با خود با مناسبتی برای زمان پخش ایجاد می‌کند، در ماه مبارک رمضان، ضربه اولیه را به سریال «نفس» وارد کرده است؛ به‌ویژه در ایامی که تلویزیون مخاطبانش را با پخش سریال‌هایی مرتبط با فضای خاص این ماه عادت داده است. اما جالب اینکه خود تلویزیون به‌راحتی این عادت را می‌شکند و به ارتباط اولیه مخاطب با اثر خدشه وارد می‌کند. با گذر از این سطح، به فضای درام قصه می‌رسیم که همان‌طور که اشاره شد، داستان یک عشق قابل پیش‌بینی بر بستری آشناست؛ عشق بین یک پرستار جوان با رازی در گذشته و یکی از اعضای سازمان در روزهای منتهی به انقلاب. هرچند موقعیت اولیه، یک مثلث عشقی کلیشه‌ای با حضور ضلع سوم به‌عنوان خواستگار پول‌دار است، اما از آنجا که فرمول مثلث‌های این‌چنینی از پیش تعیین شده است، می‌توان به‌راحتی در پیچ‌وخم‌های داستانی، وصال ناهید و روزبه را پیش‌بینی کرد.

شاید تنها پرداختی که باعث شده قصه در مقطع اولیه از یک‌وجهی‌شدن خارج شود، همان راز زندگی ناهید و گذشته پنهان مادرش باشد که با مشخص‌شدن مرگ او در فعالیت سیاسی و تظاهرات، وجه ناپیدای کاراکتر ناهید را احیا کرده و او را یکبارہ به میانه گود تبدیل‌شدن به یک زن چریک می‌اندازد. به گفته بهتر، شاید بتوان گفت ناهید در این موقعیت چاره‌ای جز ادامه گذشته سیاسی ناکام

تکراری قابل پیش‌بینی

ما نتیجه محتومی دارد. نتایجی کاملاً قابل پیش‌بینی که مخاطب را زده می‌کند. این فرمول باعث می‌شود که به‌ناچار فیلم‌ساز هم نتواند تحلیل درستی از چرایی این دوگانگی بدهد. چون تحلیل مبارز منافع به صورت کلیشه در ذهن مخاطب هست و تغییر آن فرآیندی را می‌طلبد که در این سریال‌ها نیست. حتی تحلیل دیو و دلبر که در آن دیو هم عشق و احساس دارد و شاید برخی خشونت‌هایش ناشی از گسترش عطشش باشد ولی چنان در سرنوشتی محتوم و ترازدی که خود انتخاب کرده است گرفتار شده که از دایره عشق خارج و ایدئولوژی بی‌رحمی را برگزیده، برخلاف عشق و ایدئولوژی در «ارمغان تاریکی» شاهد چریک مبارزی هستیم که طبع لطیف و انسانی‌تیش او را به این راه کشیده است و به‌همین‌دلیل به قول معروف

یک عقب‌گرد برای کارگردان ارمغان تاریکی

نشان می‌دهد که چگونه سازمان مدعی حمایت از خلق، تک‌تک افراد خلق را به شکل بی‌رحمانه‌ای نابود می‌کند و از آنها افرادی بی‌اختیار در مقابل مرکزیت سازمان می‌خواهد.

سریال نفس، یک درام عاشقانه، تاریخی در تریلر سیاسی است که از شبکه سوم سیما و در ماه رمضان پخش شد. نفس، روایتگر ماجرای دختر جوانی بود که در سال‌های اولیه شکل‌گیری انقلاب به پسری علاقه‌مند



مادرش ندارد و این تقدیر ناخوشانه به نوعی از اختیار او خارج است. اما طبعاً یک سریال ۳۰قسمتی با موضوعی آشنا و تکراری، به چیزی بیش از اینها برای احیا و تغییر سطح قصه و جذب مخاطب نیاز دارد. درحالی‌که تلویزیون هم چارچوب‌های محدودش‌نوده خود را در پرداخت روابط عاطفی و عاشقانه دارد، طبعاً نمی‌توان انتظار داشت وجه عاشقانه سریال اندکی پرشورتر و باورپذیرتر شود تا جذابیتی به کار بدهد. متأسفانه نوع نگاه به شخصیت‌پردازی‌ها به‌خصوص از وجه تقسیم‌بندی سواوکی، سازمانی و… هم در تلویزیون به نوعی از پیش تعیین‌شده است. در این مورد هم نمی‌توان انتظار داشت مثلاً همچون «سیانور» با یک خوانش متفاوت و واقعی از سلاوک مواجه باشیم یا همچون «ماجرای نیمروز» با خوانشی جدید از مأموران امنیتی و انقلابی مواجه باشیم که چهره‌های تک‌بعدی این کاراکترها را احیا کند. به‌این‌ترتیب چه وجه تازه، جذاب و متفاوتی در سریال «نفس» برای پیگیری باقی می‌ماند جز ترکیب بازیگران حرفه‌ای و تازه‌کار که می‌توان گفت نقطه قوت کار و قابل تأمل هستند. از زوج مسعود رایگان و ژاله صامتی تا علیرضا کمالی و ساناز سعیدی در کنار حضور کوتاه اما تأثیرگذار بازیگری همچون هادی حجازی‌فر که ورای نقش آفرینی، همواره یک روح گرم و ملموس به کاراکترهایی که ایفا می‌کند، می‌بخشد و کاراکتر حمید هم از جادوی همیشگی او بی‌نصب نمی‌مانند. در انتها این امیدواری وجود دارد که جلیل سامان پس از تکمیل سه‌گانه‌ای که قطعاً یکی از دغدغه‌هایش بوده، خود را بر بستر و فضایی جدید و متفاوت محک بزنند. اگر هم اصرار بر حرکت به موازات همین تم و بستر و درام‌های سیاسی – عاشقانه دارد، حداقل به دنبال کشف زاویه‌ی نگاهی جدید در این فضا و به‌ویژه شخصیت‌پردازی و درام‌پردازی باشد.

به این طریق شاید بتواند این نوع قصه‌ها را از ورطه نگاه کلیشه‌ای و تک‌بعدی به سطحی جدید ارتقا داده و در کنار دنبال‌کردن دغدغه‌هایش، جذابیت‌های نو و خلاقانه‌ای برای مخاطب طراحی کند تا سریال‌هایش از سر اجبار مناسبت و ایام دنبال نشوند، بلکه اشتیاق پیگیری ایجاد کنند.

گل کرد ولی ادامه این مضمون با توجه به شرایط پیرامونی مخاطب در نتیجه‌گیری نهایی او، چنان درخشان نخواهد بود. از نظر فنی نمی‌توان زیاد صحبت کرد. جلیل سامان به هوشمندی خاصی رسیده است که بسیاری از کمبودها را می‌پوشاند؛ استفاده از نماهای اکسپرسیونیستی و شاکفتن سطح و رساندن مخاطب به معنای عمیق‌تر، بازی‌های درخشان که علاوه بر تبخیر بازیگر، مهارت بازیگری را می‌رساند و آشنایی بازیگر با شخصیت و تصویربرداری مناسب، استفاده بجا از نشانه‌شناسی و زبان فیلم و… ولی ای کاش این همه خوبی، با تمام موانعی که ما داریم، می‌توانست تحلیلی از نوع عشق را بدهد و نه عشق در جهان ایدئولوژی‌زده و انسانیت‌زدا.

قابلیت صدها فیلم و مجموعه تلویزیونی را دارد. در همین برهه تاریخی فیلم «سیانور» منهای درام آشفته‌اش فیلم بسیار خوبی بود. «ماجرای نیمروز» هم منهای درام نصفه‌ونیمه‌اش اثری قابل تحسین بود که نشان می‌دهد درام عاشقانه نجسب در میان کشاکش‌های ایدئولوژیک و سیاسی دهه‌های ۵۰ و ۶۰ خیلی جذاب نیست. نفس در طراحی صحنه و لباس و شبیه‌سازی میزانشن‌های دهه ۵۰ (حضور بازیگران ارمنی بدون حجاب برای نشان‌دادن هرچه نزدیک‌شدن فضاها به دهه ۵۰) بسیار موفق عمل کرده است و از کاف‌های رایج در سریال‌های تاریخی دور است همین امر باعث شده است که اتفاقات سریال به شکل طبیعی قابل باور باشد. در تحلیل تاریخی هم خیلی خوب روایت اعضای سازمان و مناسبات پیچیده آن را نشان می‌دهد. اما روند روایی داستان در نفس به‌شدت کند است. با همه غافلگیری‌ها، پیچیدگی‌ها و چالش‌های داستانی‌اش در روند قصه‌گویی جذابیت قصه‌ها کم است. نماها تکراری، دیالوگ‌ها کم و فضاها خشن است. روند داستان از دهه ۵۰ تا انقلاب اسلامی و بعد از آن از پختگی کامل و ربط روایی برخوردار نیست. همه اینها باعث شده فضای داستانی سریال «نفس» سرد و بی‌روح باشد و نسبت به مجموعه تلویزیونی «ارمغان تاریکی» به نظر نگارنده یک عقب‌گرد کامل باشد.

هنر

دوشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۶ • سال چهاردهم • شماره ۲۹۰۱ • ۹

شرق روزنامه

قاب جادو

به بهانه انتشار فصل دوم سریال شهرزاد

چاوشی ظرف‌ها را می‌شناسد

یاسین احمدی: در این چند سطر پیش‌رو می‌خواهم به یک سؤال پاسخ دهم؛ چرا آهنگ‌های شهرزاد ۱ شبیه یکدیگر نیستند؟ برای یافتن جواب باید چند عامل اساسی در هر آهنگ بررسی شود؛ ترانه یا متن آهنگ، ملودی و تنظیم آن.

۱.ترانه

اگر قطعه‌های هشت‌گانه شهرزاد ۱ را بررسی کنیم، خواهیم دید محسن چاوشی از چند شاعر در سبک و سیاق‌های مختلف استفاده کرده است که همین انتخاب‌های درست و بجا در مبدأ، باعث تنوع‌بخشیدن به حس‌وحال قطعه‌ها و دوری از تکرار می‌شود. حسین صفا که با دو ترانه «به رسم یادگار» و «دل مغموم»، بیشترین سهم را در میان دیگران دارد ترانه‌هایی با زبان نسبتاً ساده را ارائه کرده بود. در سه قطعه دیگر شاهد سه شعر در قالب غزل و دوبیتی از وحشی بافقی (همخواب)، فاضل نظری (خداحافظی تلخ) و پریناز جهانگیر عصر (افسار) بودیم. همچنین محسن بوالحسنی (ماه‌پیشونی) و پدرام پاریزی (دیوونه) دو ترانه‌سرای دیگری بودند که در این مجموعه به کمک محسن چاوشی آمدند و اما ترانه قطعه کجایی که اثری از خود محسن چاوشی است، با اقبال قابل توجهی از سوی مردم مواجه شد.

اما هدف از یادآوری این مطالب رسیدن به این نکته است که چون شعر به عنوان جوهره اصلی و مبدأ اتفاقات در موسیقی پاپ ایرانی شناخته می‌شود، بنابراین با توجه به اینکه هر کدام از این شعرهای مذکور دارای مشخصه‌ها و ویژگی‌های ادبی متفاوتی هستند؛ می‌توانند دنیای جدیدی به روی آهنگ‌ساز این قطعات بکشایند.

۲.ملودی و آهنگ‌سازی

محسن چاوشی طی ۱۳ سال فعالیت همیشه خود آهنگ‌سازی قطعاتش را برعهده داشته است و در طول این سال‌ها ثابت کرده کسی نیست که با اتکا به محبوبیت آهنگ‌های قبلی خود ملودی یا نوبی را تکرار کند و درجا بزند. با بررسی شعرهای انتخاب‌شده برای شهرزاد ۱ و اوزان مختلف و متنوعی که این شعرها دارا هستند چیزی جز نوآوری و بدعت در آهنگ‌سازی انتظار نمی‌رود. برای مثال، ملودی قطعه به رسم یادگار–که انگار به تکه‌های کوچک تقسیم شده– را با ملودی قطعه دیوونه –که ترانه‌ای در قالب مثنوی است– مقایسه کنید. با قطعه افسار که ضربان‌های تند و نامنظم‌تری نسبت به خداحافظی تلخ دارد و این تفاوت‌ها در ملودی و ریتم باعث ایجاد فضا برای نوآوری در تنظیم و سازبندی می‌شود.



۳.تنظیم

مهم‌ترین ویژگی برای ایجاد تنوع و پرهیز از تکرار سازبندی‌های متفاوت در هر قطعه است. باهم سازهای اصلی را که در برخی قطعات شهرزاد ۱ به کار رفته است، مرور می‌کنیم: همخواب (سه‌تار و کمانلین که سازی شبیه به کمانچه است) به رسم یادگار (گیتار، دودوک، ساز زهی) ماه‌پیشونی (گیتار الکتریک و ویلن) کجایی (گیتار، ویلن و کمانچه) استفاده درست و به‌اندازه از این سازها باعث شده گوش مخاطب احساسی تکراری از شنیدن قطعات نداشته باشد. و البته اگر به حضور سسنا سرلک اشاره نکنیم ظلم کرده‌ایم. سرلک نوع آوازی که به کار گرفته است، زیبایی خاصی به کارهای محسن چاوشی بخشیده و به همین دلیل است که او در فصل دوم نیز در کنار محسن چاوشی حضور خواهد داشت.

همه این مشخصه‌ها باعث شده با «هشت آهنگ پاپ غمگین» که هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند روبه‌رو باشیم؛ حال آنکه ممکن بود با سپردن مسئولیت ساخت موسیقی‌های این سریال به دیگر خواننده‌ها می‌گاج که چنین توفیقی به دست نیاید (که البته در سریال عاشقانه این مورد عملاً تجربه شد). اما آیا فقط این قطعات دارای ویژگی خلاقیت هستند یا محسن چاوشی همیشه این ویژگی را به همراه داشته است؟ به عقیده نگارنده، بر خلاف آنچه تصور عمومی است و او را خواننده غمگین می‌دانند، محسن چاوشی از ابتدای فعالیتش به دنبال تجربه‌های متفاوت نبوده؛ برای مثال، در آن دوران که به سپاه‌خواندن شهرت داشت آهنگ شادی مانند آهای خبر نداری را خواند. چاوشی همواره احساس‌های مختلف انسانی را در آثارش به نمایش گذاشته، ملودی‌های شاد در کنار ملودی‌های غمگین داشته و موسیقی‌های پرتحرک را با موسیقی‌های آرامش همراه کرده است. همه اینها یک دلیل دارد؛ محسن چاوشی طرف‌ها را می‌شناسد و سعی دارد مطروفا خوبی باشد؛ وقتی یک موسیقی را کم می‌سازد واقعاً آن قطعه راک است از نوع خوانش گرفته تا ملودی. از ترانه تا تنظیم، با وقتی برقصا را ساخت با کسی تعارف نداشت و آن را صرفاً برای شادی و رقص به مردم تقدیم کرد.

خبر

حمایت مالی از فیلم جدید اصغر فرهادی

گروه هنر؛ شورای سینمای اروپا برای تولید ۲۷ فیلم از جمله فیلم جدید اصغر فرهادی، فیلم‌ساز ایرانی، بودجه‌ای اختصاص داد.

به گزارش «مهر» به نقل از اسکرین‌دیلی، شورای سینمای اروپا با اختصاص بیش از هفت میلیون یورو، از تولید ۲۷ فیلم پشتیبانی مالی می‌کند. Eurimages که شورای کمک‌های مالی اروپاست و در تولید و توزیع و نمایش سینمای اروپا نقش دارد، اعلام کرد مبلغ هفت میلیون و ۱۰۴ هزار و ۴۳۰ یورو را برای تولید ۲۷ فیلم که یکی از آنها فیلم جدید اصغر فرهادی است، هزینه می‌کند. این پروژه‌ها در نشست شماره ۱۴۷ Eurimages تعیین شدند که از ۱۹ تا ۲۳ ژوئن برگزار شد. پروژه اسپانیایی اصغر فرهادی که محصول مشترک فرانسه، اسپانیا و ایتالیااست، در این فهرست جای دارد. این فیلم بی‌نام یکی از مهم‌ترین پروژه‌های این فهرست است. این فیلم با بودجه ۱۲ تا ۱۳ میلیون دلاری با بازی ریکاردو دارین، پن‌لوپه کروز و خاویر باردم در فیلم‌ها تولید می‌شود و فیلم‌برداری آن از نیمه اگوست آغاز خواهد شد. فرهادی سال گذشته جایزه اسکار بهترین فیلم خارجی‌زبان را برای بار دوم دریافت کرد. ۳۱ درصد از بودجه تعیین‌شده برای حمایت مالی از فیلم‌ها شامل حال تولیداتی می‌شود که کارگردان‌های زن سازنده آنها هستند. فیلم‌هایی از کلارا فن گول از هلند، بردیگت ارلینکسون و ناتالیا مرکولوا از روسیه، از دیگر حاضران در این فهرست هستند.

چهره‌های هنری میهمان نمایش «پالت» می‌شوند
گروه هنر؛ تعدادی از چهره‌های مطرح هنری در روزهای اجرای نمایش «پالت» به کارگردانی محمد حاتمی به‌عنوان بازیگر میهمان روی صحنه حضور پیدا می‌کنند. به گزارش امور رسانه‌ای نمایش «پالت»، محمد حاتمی، نویسنده و کارگردان نمایش «پالت» با اعلام این خبر افزود: طبق برنامه‌ریزی‌هایی که صورت گرفته، ما در هر شب از اجرای نمایش علاوه بر حضور گروه ثابت بازیگران روی صحنه از یک هنرمند به‌عنوان بازیگر میهمان استفاده می‌کنیم. این‌ هنرمند صرفاً محدود به حوزه بازیگری و تئاتر نیست. بلکه ممکن است ما در شب‌هایی از یک هنرمند موسیقی برای حضور در اجرا استفاده کنیم. این‌ ایده پیش از این نیز در اجرای نمایش «آرامشاپ» و حتی پیش‌تر در نمایش «خوابگرد» نیز طراحی و اجرا و خوشبختانه با استقبال خوبی از سوی مخاطبان و هنرمندان مواجه شد. در این اجراها هنرمندانی مانند رضا یزدانی، فرمان فتحعلیان و همایون نصیری از حوزه موسیقی و بسیاری دیگر از هنرمندان در حوزه‌های مختلف هنری روی صحنه بنا به اتفاق‌های محتوایی نمایش هنرمتمانی می‌کردند که دوست داریم این شیوه در نمایش «پالت» نیز ادامه پیدا کند.

او در توضیح نحوه حضور بازیگران میهمان در برخی از اجراها ادامه داد: بخشی از کار ما هر شب به یک بازیگر یا یک هنرمند میهمان اختصاص پیدا می‌کند. من برای این ایده دلایی دارم که با اجرای آن یک مواجهه در بازیگری اتفاق می‌افتد. بازیگری که اصلاً تمرین نکرده و قرار است یک مونولوگ اجرا کند، مونولوگی که در خدمت داستان کلی و اصلی است و در همان مسیری گام بر می‌دارد که نویسنده و کارگردان مدنظرش قرار داده است؛ این شکلی از اجراست که من آن را تجربه کرده و به آن علاقه‌مندم و تصور می‌کنم می‌تواند ایده جذابی برای تماشاگر باشد.